

## گزارش سیاسی هیات مرکزی حزب کار ایران (توفان) به سومین کنگره حزب (6)

### ابزارهای ایدئولوژیک و اقتصادی اعمال نفوذ امپریالیستی در رقابت و تبانی با یکدیگر بر ضد طبقه کارگر و خلقهای جهان و دول مستقل

#### ابزار کودتای خزانده، مکمل مبارزه ایدئولوژیک امپریالیستهاست

یکی از روشهایی که در درجه نخست امپریالیست آمریکا مورد استفاده قرار داد کودتای خزانده است. این کودتا بر چندین ستون استوار است. نخست فشار اقتصادی، سپس فشار سیاسی، و دیگر هجوم ایدئولوژیک و تبلیغاتی از طریق شبکه اینترنت، ماهواره، ایستگاههای رادیویی و رسانه های همگانی، سازمانهای عظیم جاسوسی و بر پائی سیستم مخابرات مستقل زیر لوای تبادل خبر از طریق افراد علاقمند غیر حرفه ای به رشته مخابرات و یا خبرنگاران و فیلمبرداران آماتور که همیشه سر بزنگاه همه جا حضور فعال دارند و بدون چشم داشت و حاتم طائی وار از جیبشان بنفع امپریالیسم خرج کرده و از مال پداری میخورند و "خطرمرگ" را دیوانه وار به جان میخرند، و با توزیع پول و با توزیع وسیع کالاها تکیه مردم سالها بعلت کمبود طالب آنها بوده اند برای جلب افکار عمومی و جمع آوری سیاهی لشکر، جنگ روانی و ایجاد تزلزل در ارکان دولتی و دادن رشوه و خریدن و اجیر کردن برخی از مهره های ضعیف حاکمیت با وعده تامین آتی زندگی آنها و دادن امان نامه به آنها، خریدن و ساختن "قهرمانان ملی" از دزدها و عناصر تحت تعقیب و ناراضی و آماده خیانت، از راه تبلیغات و شرفیابی خدمت روسای ممالک بزرگ امپریالیستی و ابراز تمکین نسبت به آنها، اجیر کردن پاره ای روشنفکران آشفته فکر و خود فروخته با هندوانه گذاردن به زیر بغل آنها و تقویت غول خفته اندویدوالیسم در آنها با این شگرد که آثار بی ارزش آنها شایسته دریافت جایزه نوبل است و حاکمیت غیر دموکراتیک تا کنون مانع بوده است که بشریت به این استعدادها خفته و سرکوب شده آنها پی برد، بزرگ کردن آدماهای بی شخصیت و ایجاد اعتبار بین المللی برای آنها تا به موقع به جبهه کودتا بپیوندند، دخالت مستقیم سیاستمداران امپریالیست در امور داخلی این ممالک، جلو انداختن سازمان ملل برای آماده سازی افکار عمومی، وارد کردن هزاران هزار آدماهای تعلیم دیده و آماده از خارج که تشخیص آنها از ساکنین بومی به سختی مقدور است و ایجاد یک سازمان قدرتمند موازی با دولت حاکم، فعال کردن مهره های خفته برای خرابکاری در درون و گردش به موقع برای تکمیل جنگ روانی، استفاده از نقاط ضعف حریف و شناسائی خواستها، آرزوها و امیال مردم و تبلیغ تحقق آرزوهای آنها و وعده ساختن بهشت برین در صورت پیروزی در انتخابات و یا کسب قدرت سیاسی، آمادگی تجاوز مسلحانه از خارج، فشار تجزیه طلبان به دولت مرکزی در داخل، بمب گذاری و ایجاد رعب و ... پاره ای از اقداماتی است که تا کنون توسط امپریالیستها انجام شده و در آینده نیز انجام خواهد شد تا حکومتهای مترقی و یا حکومتهای ارتجاعی دیگر را که زیر نفوذ مستقیم آنها نبوده بیک امپریالیست رقیب سواری میدهند بی ضرر و سترون نمایند. این کودتا برای آنها کم خطر است زیرا از پائین با فشار حداقلی سازمان یافته، متشکل و مصمم، و از بالا توسط همه امکاناتی که از آن یاد شد بکار گرفته میشود. مهم این است که از همان لحظه نخست جنبش اعتراضی که از همه امکانات تجهیزاتی و مالی خارجی برخوردار است با سرایت دادن بیماری ایدئولوژی لیبرالیسم بورژوازی و زمین گیر کردن مردم "خطر" قدرت گرفتن نیروهای انقلابی و یا کمونیستی را به حداقل رسانده و آنها را منفرد میکنند. جنگ روانی و تبلیغاتی با "انقلاب نارنجی" و "انقلاب زرد، سبز و آبی و صورتی"، انقلاب همه رنگها بجز رنگ سرخ آغاز میشود چون برای فریب از جنبه بصری، "رنگ" ها نیز با نیرنگها بیشتر در میامیزند. رنگ مد شده را بهتر از صد نطق رنگ شده میتوان فهمید و سرنگان داد. روند کسب قدرت سیاسی در عرصه هایی جریان مییابد که از دسترسی طبقه کارگر خارج است، این نبرد در سطح بالائی هاست و فشار مثنی پائینهای سازمان یافته و همیشه بیکار در صحنه فشار کنترل شده برای تهدید رقیب است. ضد انقلاب، فرماندهی جهانی و قدرتمند و واحدی دارد و از همه امکانات برای پیروزی و انفراد حاکمیتهای مستبد و منفور برخوردار است. این روشی است که امپریالیستها تا کنون با موفقیت البته نه در همه جا اعمال کرده و در آینده نیز اعمال میکنند. البته اگر چنین روشی طولانی شود و یا با موفقیت همراه نباشد از تجاوز مستقیم نظیر آنچه در عراق اتفاق افتاد و یا تجاوز سرپوشیده و عبور دادن هزاران نفر از مرزهای غیر قابل کنترل به داخل کشور مفروض نظیر رویدادهای رومانی بیاری مجارها و یوگسلاوها نیز رویگردان نیستند. در یوگسلاوی تمام تعهدات مشترک "کنفرانس برای همکاری و امنیت در اروپا" که شرط اجرایش برسمیت شناختن تمامیت ارضی و حاکمیت ملی این کشورها بود لگد مال میشود ولی در مورد اوکراین این موافقتنامه را بیکباره از داخل کشورها و بایگانی های خاک خورده بدر میاورند و نمایندگان اروپا و لهستان را راهی اوکراین میکنند. آنها در همه عرصه ها کار را به پیش میبرند و در شرایط مناسب ابزار مناسب آن شرایط را بر میگزینند. در اینجا نزاع بر سر تفوق در اروپای شرقی و تسلط برای بازارهای آن میان روسیه و اروپا و آمریکا است. مردم آلت دست این سیاست میشوند و قربانی "دموکراسی" و "رفراندم" هستند. خوب است که باسنادی که اخیرا از جانب آسوشیئد پرس منتشر شده است و نشریه "شهروند" در شماره 947 خود مورخ 17 دسامبر 2004 درج کرده است توجه کنیم. "کولت بوش در دو سال گذشته بیش از 65 میلیون دلار به سازمانهای سیاسی در اوکراین کمک رسانده است، تا رهبر مخالفان دولت اوکراین، ویکتور یوشچنکو با رهبران آمریکا تماس برقرار کند و در عین حال کمک شود تا نظرسنجی های برگزار شده در میان رای دهندگان نشان دهد که یوشچنکو برنده انتخابات ریاست جمهوری ماه گذشته بوده است.

....

در اغلب موارد، این کمکها از طریق سازمانهایی مانند "بنیاد کارنگی" یا گروه های همسو و متحد با جمهوریخواهان و دمکرات های آمریکا که آموزش در امور انتخابات را سازماندهی می کنند، یا فرم های حقوق بشری را تشکیل می دهند و یا به وسیله بعضی منابع خبری مستقل ارسال شده است.

.....

نگاهی گذرا و سریع به اسناد و مصاحبه ها نشان می دهد که آمریکا تا چه اندازه پول و کمک مالی در اوکراین مصرف کرده است. در این زمینه ریچارد بوچر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا می گوید: "کمک مالی ما به دست خود کاندیداها نمی رسد، بلکه طی روندی به انستیتوها و نهادها پرداخت می شود تا یک انتخابات منصفانه و آزاد برگزار گردد."

...

وزارت امور خارجه آمریکا یک گروه از کارشناسان این وزارت خانه و بالغ بر 48 میلیون دلار کمک مالی خود را برای اجرای برنامه های "برقراری دموکراسی" در جهان، در سال 2003 در اختیار "موسسه ملی دموکراسی" National Democratic Institute گذارده است. وزیر امور خارجه سابق آمریکا مادلین آلبرایت ریاست هیئت مدیره "موسسه ملی دموکراسی" را به عهده دارد....

(نقل از مقاله "کمکهای مالی آمریکا به گروه های مخالف دولت اوکراین" نوشته میت کلی مفسر آسوشیئد پرس منتشره در نشریه شهروند 17 ماه دسامبر 2004).

در مورد ایران نیز امپریالیست آمریکا در دستگاه حکومت، در دستگاه سرکوب و ماشین دولتی رسوخ کرده است و با اتکاء به حضور سنتی تاریخی آنها در ایران از نفوذ زیادی برخوردار است. در کنار امپریالیست آمریکا امپریالیستهای فرانسه و انگلستان، آلمان و صهیونیستهای اسرائیل نیز عوامل خویش را دارا میباشند، دشمنان مردم ایران از امکانات ماهواره ای و تبلیغاتی که امپریالیستها در اختیارشان گذارده اند برخوردارند. رژیم جمهوری اسلامی به خاطر ماهیت ارتجاعی و خاندانهای متعدد ضد ملی بشدت مورد نفرت عمومی است و از پایگاه طبقاتی نازکی در ایران برخوردار است که متشکل و مسلح است. در صورت بروز بحران، آخوندهای خریده شده فوراً تغییر روش داده و بسیاری از آنها فراری میشوند. مردم ایران حداقل خواهان آزادی، دموکراسی، استقلال و عدالت اجتماعی این خواسته های اساسی انقلاب شکوهمند بهمین هستند که نتوانستند به آن تحقق ببخشند. آنها بارها برای رفع سانسور، آزادی بیان و عقیده، آزادی تشکلهای سیاسی و حرفه ای، تحقق حقوق

بشر بورژوازی، مجازات قاتلین قتل‌های سیاسی به ناپیشتن خیابانی پرداخته و آماده اند حتی برای تحقق این خواسته‌های دموکراتیک بورژوازی قربانی دهند. سرخوردگی آنها از حرکت اصلاح طلبان حکومتی، خطر این را که شان لاتانهای سیاسی و افراد مشکوک را به صف نخست رهبری پرتاب کند محتمل کرده است. این رهبران سلاهست که برای چنین روزهایی آموزش دیده اند. تشبیهات ضد انقلاب طرد شده امپریالیستی برای سرنگونی ضد انقلاب سپاه و حاکم داخلی نخست با نفی دست آوردهای انقلاب زیر عنوان “همه پرسی” و “یا همه با هم” صورت میگیرد تا راه را برای نفی تصمیم انقلابی مردم ایران در انقراض دودمان منفور پهلوی و به گور سپردن سلطنت در ایران مجددا هموار کند. آنها تبلیغ میکنند که خلغ شاه و شاهنشاهی از ایران دموکراتیک نبوده و مورد قبول نیست. باید در یک انتخابات دموکراتیک زیر نظر آمریکا و اروپا از طریق سازمان ملل متحد و سایر مراجع جهانی مورد تأیید آنها از جمله “لخ والس”ی لهستانی و ... بخت سلطنت را بار دیگر آزموید. و آنقدر آزموید تا مردم از خستگی استفرغ خویش را دوباره نوش جان کنند. آنها چنین جا میزنند که گویا این مراجع جهانی امپریالیستی و نوکران کراتی آنها، غارتگر و مداخله جو، بی طرف و دموکرات هستند و قلبشان برای آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران میزند. آنها عاشق چشم ابروی زیبای ایرانی ها هستند. سلطنت طلبان و این مراجع جهانی غارتگر و استعمار طلب که رفتارشان را در سرکوب ملتها دیده ایم به رای مردم ایران هرگز اهمیت نمیدهند و این رای را تا زمانی که به نفعشان نیست برسمیت نخواهند شناخت. طبیعتا این همه پرسی یا رفرا ند سلطنتی باید در شرایطی صورت گیرد که نیروهای انقلابی امکان بسیج و تبلیغات کافی نداشته باشند.

آنها از تسلیم به موقع و حساب شده ارتش در زمان انقلاب به آخوندها تا از تعمیق و گسترش انقلاب و پیگیری آن ممانعت کنند تا رهبری آخوندها در آن تامین شود بسیار آموخته اند. امکانات آنها در مقابل تجهیزات عظیم جهانی نوکران امپریالیست که مشتت روشنفکر مایوس و آواره و بیکاره را فریب داده و با رهبران ایرانی تبار آمریکائی شده و آموزش دیده به ایران میآیند ذره ای در مقابل دریاست. مسلما عوامل خود فروخته و کارکشته دشمن تلاش خواهند کرد بخشی از اپوزیسیون داخل ایران چه مراجع روحانی و چه مراجع و شخصیت‌های ملی-مذهبی را جلب کنند. حتی آنها تا جایی پیش خواهند رفت تا بخشی از حاکمیت را با وعده امان نامه و حفظ مذهب و احترام به مذهب که بیکاره از سنن غیر قابل انکار و ژنتیکی مردم ایران خواهد شد به سوی خود بکشند. خواست آنگونه “همه پرسی” که مرز تمایزی با سلطنت طلبان نکشد و حداقل گزینش جمهوری لائیک مردمی را طرح نکند یک خواست امپریالیستی است. خواست آنگونه “همه پرسی” که جمهوری غیر مذهبی را در مقابل حکومت ولایت فقیه کنونی طرح نماید ولی در پیرامون دورنمای این حرکت لال شود و آنرا مسکوت بگذارد و در مقابل خواست زحمتکشان و کارگران و عدالت اجتماعی از هم اکنون سکوت کند یک خواست لیبرالی و ضد منافع اکثریت مردم ایران یعنی زحمتکشان شهر و روستاست، خواست آنگونه “همه پرسی” که تکلیفشان را با امپریالیستهای جنایتکار که درگیر پیاده کردن “حقوق بشر” و “ارزشهای “دنیای آزاد” در عراق هستند و میخواهند “انتخابات آزاد” زیر نظر “مراجع بین المللی” در کشور تحت اشغال برقرار کنند و امضاء کنندگان شاهپرست طرح زیر جلگی آنها را در هاله ای بنام “مراجع بین المللی” و “دنیای آزاد” پوشانده اند خواست مردم ایران و نیروهای مترقی و دموکرات نیست و نمیتواند مورد تأیید حزب ما باشد. برگذاری چنین انتخابات فرضی و خوشخیالانه در حالیکه قدرت سیاسی و اهرمهای سرکوب در دست رژیم است توهمی بیش نیست چنانچه مردم مجددا رای به بر چیده شدن نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی و یا طرد مجدد سلطنت بپردازند و جمهوری سوسیالیستی و با حداقل جمهوری دموکراتیک و انقلابی مردمی را طلب کنند آنگاه بوقهای تبلیغاتی به صدا در میآید که در انتخابات قلب شده است. تجزیه طلبان کرد و آذری و عرب و بلوچ که نوکر جرج دبلیو بوش و آریل شارون هستند تهدید به جدائی خواهند کرد و جنگ روانی آغاز خواهد شد. مانند رومانی و کویت “مرده ها”، را از بیمارستانها و یا قبرستانها با یاری افراد سازمان امنیت داخلی و با خارجی بنام “شهادا” به خیابان میآورند و به تحریک افکار عمومی میپردازند. سازمانهای صهیونیست ساخته ی “چپ”، رویزیونیستهای همدست امپریالیست با وعده اشغال چند مقام نان و آبدار با پشتک و آرو زیر عنوان “در خدمت منافع ملی در شرایط خطر کنونی” تسلیم طلبی خویش را توجیه خواهند کرد.

در مورد ایران کادرهای سیاسی آموزش دیده دانشگاهی توسط آموزگاران آمریکائی در آمریکا حضور دارند. آنها در پی آن هستند که نخست یک جنبش لیبرالی در ایران ناراضی و سرخورده از جنبش اصلاح طلبی بوجود آورند. جمع آوری امضاء برای رفرا ند بی دورما که معلوم نیست چند هزار تایی آن جعلی و از همین نوع مرده های از قبر در آورده است، طرح شعارهای لیبرالی و کنار گذاردن خواسته‌های زحمتکشان با این دستاویز که نخست باید “همه پرسی” صورت گیرد و شعارهایی طرح شود که مقبولیت عمومی دارد، از زیر طرح خواسته‌های عدالت اجتماعی و حقوق زحمتکشان و برخورد به امپریالیسم و طرح مسئله ملی و حقوق خلفها در ایران فرار میکنند. آنها از استراتژی ورشکسته گذشته خود که میگفتند انتخاب نوع حکومت را باید به بعد از تغییر رژیم محول کرد به استراتژی جدیدی متوسل شده اند که ماهیتا با قبلی فرقی ندارد. بر اساس این استراتژی فراخوانی مبتنی بر “نظام دموکراسی لیبرالی” با حکومت “اکثریت” در چهارچوب اعلامیه حقوق بشر علم میشود که در مورد آینده حکومت ایران یعنی ماهیت قدرت سیاسی که اساس هر تحولی است سکوت میکند. این فراخوان از شاهپرستی دم نمیزند که موجب انزجار عمومی است، بلکه در عمل داریست حکومت سلطنتی را پی ریزی میکند.

فراخوانهاییکه تمایز روشنی با نظام منفور سلطنت که انقلاب شکوهمند بهمین آنرا طرد کرده است نکشد، فراخوانهاییکه به استقلال ایران و تمامیت ارضی ایران و نقش امپریالیسم و صهیونیسم بعنوان خطر بالقوه اشاره ای نداشته باشد، فراخوانهاییکه به اکثریت زحمتکش جامعه ایران تکیه نکند و از بدو امر دموکراسی مشکوک لیبرال – امپریالیستی را تبلیغ کند، فراخوانی که نخواهد دستاوردهای انقلاب ایران را برسمیت شناخته آنرا با نفی دیالکتیکی و نه نیهیلیستی در جهت تاریخی تکامل دهد و جمهوری منفور جمهوری اسلامی را به یک جمهوری دموکراتیک مردمی بدل کرده و ارتقاء دهد، فراخوانی که چشم به گذشته داشته باشد تا به آینده، فراخوانی در خدمت دشمنان مردم ایران، فراخوانی سلطنت طلبی، فراخوانی جرج بوشی و رامنز فلدی، فراخوانی عقب مانده، فراخوانی است که در خدمت مردم ایران نیست. و عجیب نیست که تونی بلر و جک استراوو و رامنز فلد و کالین پاول و آریل شارون و فرح دیبا نیز آنرا امضاء کنند، هر فرد معتبری که شتابزده و ناخوایسته به زیر این فراخوان سپاه سلطنت طلبی امضاء بگذارد اعتبار خویش را از دست میدهد و باید از هم اکنون اشفاء گردد تا نتواند در روند اوکرائینیزه کردن ایران در خدمت امپریالیستها و سلطنت طلبان حنجره بدرسد. مسخره تر از همه نقش پاره ای روشنفکران، کارگردانان، فیلمسازان و نویسندگان و شاعرانی است که صد تا معلق زنده اند و از هول حلیم در دیگ افتاده اند. اینها در تشویق مردم به این خیانت ملی سینه سپر کرده اند و نمی فهمند که با این کار به خود کشی سیاسی دست زده اند و تا حنجره در لجن فرو رفته اند. آنها با چند صله و در هم نمک گیر دربار پهلوی شده اند و در ستایش شاه قلم میزنند.

ما با این نمونه های جمع آوری امضاء و هیاهوهای امپریالیستی که نخست زمینه مسالمت آمیز را برای خونریزی خشونت بار آماده میکند، با این “شخصیت” سازی بی شخصیتها برای نخستین بار نیست که به صورت موفق و با ناموفق روبرو هستیم. در وینتام، در شبلی با پیش انداختن زنان بورژوازی حامی پینوشه و قابلمه بدست که جنبش قاشق زنی راه انداخته بودند، در رومانی، آلمان شرقی، یوگسلاوی سابق، در ونزوئلا جنبش بورژواهای وابسته و همدستان امپریالیست علیه حکومت ملی “چاوس” که کودتای خائنانه امپریالیست آمریکا را به حمایت مردم در هم کوبید، در گرجستان، اوکرائین و پاره ای ممالک دیگر روبرو بوده و هستیم. این سیاست “اوکرائینیزه” کردن امپریالیستی با هدف استقرار تسلط امپریالیسم و روی کار آوردن مهره های خود فروخته آنها در مبارزه با رقیب امپریالیستی و یا رژیمهای نامطلوب برای امپریالیستها صورت میگیرد. این سیاست از منتهای قبل با برنامه ریزی طولانی همراه با کار دراز مدت تبلیغاتی آماده میشود. تجربه “ایون ایلی یسکو” در رومانی که وی را سالها در لای پست بیاز نگهداشته بودند، “جینجیج” در یوگسلاوی، “ایاد علاوی”، “احمد الشلیبی” “عمال “سپا” و رئیس جمهور آمریکائی عراق و دانشجوی سابق عراقی در آمریکا “غازی عجیل الیاور” که بیکاره یادش آمده باید کت و شلوار و کراواتش را با لباس عربی عوض کند، “ساکا شوبلی” دانشجوی گرجی آموزش دیده و تبعه آمریکا در گرجستان و.... در مقابل ماست، کوتاه فکری است که چشم خود را بر این واقعیات ببندیم. حال به تجربه فراموش شده وینتام بنگریم:

“تشدید جنبش آزادیبخش ملی در هندوچین منافع امنیتی آمریکا را در خاور دور در معرض خطری جدی قرار میدهد”. در پی این اعلام خطر، “تگودین دیم” یک وینتامی تبعه آمریکا که از سالها پیش مقیم در شهر “لیک وود” نیوجرسی بود و تحت نظر سرهنگ لانسدیل آمریکائی یک گروه محلی “سپا” را در وینتام اداره میکرد، با فاصله کوتاهی اول به نخست وزیری و بعد به ریاست جمهوری وینتام رسید و اندکی پس از آن تمام اختیارات دیکتاتوری را قبضه کرد. درست در همان موقع، لیدن جانسون سناتور منتقد کنگره – که بعدا رئیس جمهوری آمریکا شد – در سخنرانی معروفی در کنگره “تگودین دیم” را “چرچیل آسیا” خواند و توضیح داد که او “تقوای جرج واشنگتن، شجاعت آندریو جاکسن و کاردانی فرانکلین روزولت را یکجا در خود گرد آورده است”. (اسناد محرمانه وزارت دفاع آمریکا Pentagone Papers منتشره در شماره ویژه نیویورک تایمز سال 1971 ص 27).

همین “چرچیل آسیا” را ارتش آمریکا پس از شکستهای متناوب در ویتنام با یک کودتا سرنگون کرد و به قتل رسانید. تجربه ویتنام را امپریالیستها مجدداً در شرایط جغرافیای سیاسی جهان بکار گرفته اند.

با این روش فقط حزب طبقه کارگر و در ایران حزب کار ایران (توفان) که مظهر حافظه تاریخی طبقه کارگر ایران است میتواند مبارزه کند و با کیاست در رهبری مبارزه مردم آنها را به سر منزل مقصود برساند. باید با تقویت حزب طبقه کارگر فرمان رهبری جنبشهای مردمی و نارضائی عمومی را به چنگ آورد. نزاع بر سر کسب رهبری جنبشهای اعتراضی و در بسیاری موارد برحق است. اگر در این مبارزه ضد انقلاب موفق به رهبری مبارزات مردم شود آنها را به بیراهه برده و مدت اسارت مردم ما را افزایش میدهد. باید طرح کودتای خزنده را با کیاست و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان به عکس آن بدل کرد و بورژوازی همدست امپریالیسم را منفرد گردانید. نمونه ونزوئلا که بسیج مردمی را در مقابل دسیسه امپریالیستی قرار داد و جبهه ارتجاع را درهم شکست تجربه موفق است.

## تنوری “نبرد فرهنگها”ی “هانتیگتون” و مبارزه با اسلام، دامن زدن به جدالهای مذهبی

“برخورد میان تمدنها بزرگترین خطر برای صلح جهانی است. یک نظمی که مبتنی بر تمدن های جهانی باشد مطمئن ترین حافظ برای جلوگیری از جنگ جهانی است.” (نقل از کتاب هانتیگتون، نبرد فرهنگها).

پروفسور هانتیگتون استاد یهودی دانشگاه هاروارد آمریکا در چند سال پیش با انتشار کتابش در مورد “نبرد فرهنگها” سنگ ذهنی مبارزه با اسلام، بودا، هندو، کنفوسیوس که بنظر وی تمدنهای عقب افتاده و دشمنان تمدن غرب هستند را بنا نهاد. وی پیشگویی کرد که پس از نبرد با کمونیسم (بخوانید رویونیسم-توفان) جهان غرب باید خود را برای نبرد با اسلام و سایر ادیان که گویا در پی تهاجم فرهنگی به ارزشهای معتبر عمومی غربی هستند آماده کند. تنوری جنگ صلیبی علیه اسلام برای نخستین بار از این مرجع برخاست. وی از “ویژگی عصر پس از جنگ سرد” سخن راند که آنرا در قالب تنوریهای خویش بیان داشت. البته در پس هر کدام از این پرچمهای مذهبی که آقای هانتیگتون افراشته بود چهره های ممالک چین، ژاپن، هندوستان که می توانستند احتمالاً رقبای سختی برای امپریالیستهاهای غربی شوند پنهان بود. دنیای اسلام از آن جهت مطرح میشد که بازار فروش عظیمی را از اندونزی تا اروپا و آفریقا در بر میگرفت و بزرگترین منابع نفت و گاز جهان را در خود پنهان داشت. ایجاد رعب نسبت به ممالک مسلمان در افکار عمومی مردم غرب، ساختن لولونی از اسلام برای آنها طبیعتاً کار امپریالیستها و بویژه امپریالیست آمریکا را برای سیاست تهاجمی بعدی تسهیل و توجیه میکرد زیرا افکار عمومی از سالها قبل برای چنین روزهای اضطرابی با تنوری “نبرد فرهنگها” مهیا شده بود. این لشکر کثی علیه اسلام زمانی صورت میگرفت که امپریالیستها با مسلمانان بنیادگرای طالبان در افغانستان و یا در عربستان سعودی و یا حتی در الجزایر و پاکستان بهترین مناسبات را داشتند و از آنها حمایت میکردند. امپریالیستها اروپائی با تنوریهای هانتیگتون که برای توجیه سرکردگی آمریکا اختراع شده و زمینه ذهنی پذیرش سیاست “اقدامات پیشگیرانه” را مهیا میسازد موافق نیستند. آنها همه را برحذر میدارند از اینکه اسلام را الزاماً با تروریسم برابر قرار دهند. این سیاست نابخردانه صدها میلیون مسلمان جهان را علیه امپریالیستها برمی انگیزد. آنها به صراحت می گویند که مبارزه با تروریسم به مفهوم جنگ تمدنها نیست. آنها می خواهند در این مبارزه علیه تروریسم ممالک اسلامی را نیز شرکت دهند. واقعیت آن است که این ممالک اسلامی متحد آمریکا همواره در مبارزه با نیروهای انقلابی و آزادیبخش متحد آمریکا بوده اند. مبارزه با تروریسم نیز که حدود و ثغور آن روشن نیست و تعریفش به منویات ملوکانه جرج دبلیو بوش وابسته است نیز از همین قماش است. از نظر امپریالیسم هر مخالفی تروریست است، صرف نظر از اینکه واقعا تروریست باشد یا نباشد. از همان نظر هر نهضت مقاومتی نهضت تروریستی است زیرا به دیکته امپریالیسم تمکین نمیکند. ترغیب به جنگ صلیبی گرچه که در ممالک متروپل افکار عمومی متوحش را برای قربانی کردن از پای امنیت، نقض حقوق دموکراتیک، نقیض عقاید و گسترش “موجه” اختناق و تجاوز و توسعه طلبی به خارج مهیا میسازد ولی این خطر را دارد که سران ممالک اسلامی که هم مورد نفرت مردم هستند و هم دست حمایت امپریالیستها از پشتشان برداشته میشود را در ممالکشان به انزوا بکشاند و در خطر سقوط قرار دهد. این امر را اروپائیهما بهتر درک کرده اند و علیرغم اینکه تروریسم را بهانه قرار داده تا بخشا حقوق دموکراتیک را در ممالک متروپل نقض کرده سیستم پلیسی حاکم کرده و اختیار را به سازمانهای امنیتی برای سرکوب جنبش انقلابی و کارگری بدهند، گوشزد میکنند که مبارزه نادرست و شتاب آلود، همراه با تبلیغات نابجا باعث تقویت تروریسم است که الزاماً عملیات تروریستی را فقط منظور نظر نداشته بلکه جنبشهای مقاومت مردمی را نیز منظور دارند. این اختلاف را در برخورد اروپائیهما با آمریکائیهما در مسئله عراق میبینیم که با پیشگویی آلمان “تروریسم” (بخوانید نهضت مقاومت ضد استعماری مردم عراق-توفان) در عراق پس از حمله آمریکا و اشغال خاک این کشور نه تنها برطرف نشده بلکه تقویت نیز شده است.

قهر و آشتی امپریالیستها نسبت به اسلام به مصالح آنی و آتی آنها بر میگردد و نه اینکه آنها اساساً مذهب را افیون توده ها دانسته و هرگز حاضر نیستند برای فریب مردم از اسلحه مذهب سود جویند. تجربه تجاوز به عراق و رسالت پیامبر خود نامیده ی بنام جرج بوش تا در دفاع از مسیحیت و برپائی یک جنگ صلیبی تمام عیار علیه مسلمانان قبول مسئولیت کند بهترین نمونه این ریکاری است. امپریالیستها هرگز از اینکه در عربستان سعودی دست و گردن میزدند و میزنند و حقوق بشر را رعایت نمیکردند و نمیکند و منصفانه بنگریم رژیم ملاهای ایران در مقابل آنها “انقلابی و مترقی” بودند و هستند نگرانی وجدانی نداشته اند. آنها از اینکه پاکستان حکومت مذهبی ایجاد کرده بود و کشور “پاک” را در مقابل “هندهای نجس” تاسیس نموده و قوانین اسلامی را اجراء میکرد و زیر بغل بنیادگرایان طالبان را گرفته بود هرگز احساس ناراحتی نکردند، با یاری همین مسلمانان مرتجع حزب الهی بود که در کودتای اندونزی یک میلیون کمونیست را به قتل رساندند و اجساد آنها را به رودخانه ها افکندند. اینکه این رژیمها مرتجع، ضد انقلابی، ضد بشری، عقب مانده بودند ظاهراً در درجه چندم اهمیت قرار داشت و تهدیدی برای تمدن غرب به حساب نیامده و خطر تهاجم فرهنگی هرگز نداشتند. همین اسلام بود که همواره ابزار مبارزه امپریالیسم علیه کمونیسم و طبقه کارگر محسوب میشد. این اسلام هرگز برای امپریالیسم خطرناک نبود، یار و یاور امپریالیسم بود. اسلام زمانی برای امپریالیستها خطرناک شد که تاریخ مصرف آن در مبارزه با کمونیسم و نیروهای انقلابی در مبارزه با رقیب سوسیال امپریالیستی خویش اتحاد شوروی به پایان رسید. حال دیگر به نیروی اسلامی نیازی نبود. دیگر اسلام “سرخ” بود و مزاحمت ایجاد میکرد و باید تکلیفش روشن میشد.

این تجارب نشان میدهد که مضمون نزاع کنونی که از آن سخن میرانیم بر سر اساس مذهب اسلام و ماهیت آن و تقابلیش با تمدن و علم و حقوق بشر نیست. مضمون این مبارزه مذهبی نیست، و به پندار مشتکی گمراه و متوهم تضاد میان تجدد و سنت نمیباشد. اسلام در قاموس امپریالیسم خوب است اگر در خدمت اهداف امپریالیستها برای به بند کشیدن ملل و کشتار کمونیستها و نیروهای مترقی به کار رود و اسلام بد است اگر وسیله ای برای اخلاص در کار سیاست و برنامه امپریالیستها و بعنوان وسیله یا پوسته ای برای مبارزه با آنها مورد استفاده قرار گیرد. انوقت این اسلام تروریست است و بار تهاجم فرهنگی عقب مانده داشته و هدفش نابودی غرب، تسخیر جهان و ریشه کن کردن شیوه زندگی آمریکائی و یا غربی است. ضد زن، ضد مدنیست، ضد تمدن و آدمخوار است. باین ترتیب پیروزی اسلام پایان تاریخ است. انوقت اسناد و مدارک و فیلمهای این ددمنشی اجازه مییابند از آرشیه های ده سال پیش بیرون بیایند و به افکار عمومی نشان داده شوند. ریشه تبلیغات جنگ صلیبی جرج بوش در همین نهفته است. ایجاد فضای رعب و وحشت برای زائیدن دنیائی از خون و دهشت بی پایان، برای جهانی کردن جنایات امپریالیستی و قلع و قمع جهان.

پس ماهیت نزاع که هم اکنون در گرفته است بر سر نفس اسلام نیست بر سر آن است که دیگر این اسلام از جانب امپریالیستها قابل کنترل نیست. حتی امروز نیز اسلام “خوب” مورد احترام آمریکائیهماست. بیچیدگی برخورد به مقاومتی که پوسته اسلامی و پایه توده ای دارند نیز از همین جاست.

در این جاست که برخورد به حرکتی که در زیر پوسته اسلامی هستند باید با دقت و احتیاط صورت گیرد. فرق است میان آن حرکت ارتجاعی اسلامی در الجزایر که با اکثریت خویش در یک انتخابات دموکراتیک قصد دارد قدرت سیاسی را به کف آورد و فاجعه بیافریند با آن جنبش اسلامی که بطور مسلح برای اخراج صهیونیستها و یا امپریالیستها از کشورشان مبارزه میکنند. حرکت نخست را باید دولت الجزایر با تمام قدرت سرکوب کند. ولی اسلحه کثی بر روی بخشی از جنبش مقاومت که حتی اگر با پوسته اسلامی در عراق علیه دشمنان بشریت بجنگد، و یا در لبنان با اشغال کشورشان توسط اسرائیل مبارزه کنند، همدستی با امپریالیست آمریکا است که بزرگترین مدافع سیاهترین حکومتهای جهان است و به عراق رفته تا مردم این کشور را به فقر و فلاکت بکشاند و غارت کند. این است که کمونیستها مجاز نیستند بدون برخورد مشخص به شرایط مشخص به احکام کلی در این زمینه متوسل شوند. کمونیستها باید ماهیت نبردی را که در عراق در گرفته است مشخص کنند. این نبرد نبردی ضد استعماری و علیه امپریالیستها آدمخوار و متجاوز و ضد بشر و ضد تمدن است که برای غارت عراق به منطقه آمده اند. خواسته مردم

عراق که خواهان خروج بی قید و شرط استعمارگران است یک خواسته عادلانه و قابل پشتیبانی است. نه تنها باید استعمارگران را بدریا ریخت بلکه باید همدستان این نیروهای استعماری را در عراق بشدت مجازات کرد. **کمونیستهای باید در این متن مبارزه کنند و تلاش کنند که رهبری مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی را به کف آورند.** هر نوع همکاری با امپریالیستها و حکومت دست نشانده آنها با دستاویز “مدنیت” و یا “تمدن” و یا “مبارزه با اسلام سیاسی” همدستی خانثانه با امپریالیستها و سیاسی ضد کمونیستی و ارتجاعی است و عملاً زمینه محول کردن رهبری جنبش را به متعصبین مذهبی فراهم میآورد.

روش کمونیستها در برخورد به مذهب روشن است. کمونیستها مذهب را و نه تنها مذهب اسلام را افیون توده ها میدانند. مذهب همواره در تاریخ مبارزه طبقاتی در عصر جدید وظیفه خلع سلاح روحی زحمتکشان را بعهده داشته است. ولی آیا هر حرکت مذهبی در تمام سیر تاریخ و در تمام موارد چنین نقشی را ایفاء کرده است؟ مسلماً چنین نیست. مگر میشود ارزیابیها را در خارج از زمان و مکان انجام داد؟

در میهن ما ایران در گذشته جنبشهای ایرانی ضد قوم تازی با پرچم “الحاد” و انشعاب از مذهب رسمی به مبارزه با نیروهای اشغالگر و غارتگر و ظالم پرداختند. پیروان دین مانی، پیروان پاک دینی مزدکیان، پیروان خرم دینان، شیعیان، بابیه همه و همه پرچمهای ایدئولوژیکی بودند که در تحت لوای دین جدید تیشه به ریشه افکاری میزدند که مذهب رسمی با اتکاء به آن اشغال، تسلط، غارت، ظلم و بیدادگری خویش را مشروعیت می داد و حضور خویش را توجیه میکرد. پاپ های کلیسا در اروپا و خلفا اسلام در ممالک زیر سلطه اسلام از حربه فکری مذهب برای ادامه تسلط خویش استفاده میکردند. این شرایط می طلبد که طبقه محکوم نیز با پرچم تجدید نظر در مذهب، اساس ایدئولوژیکی اسارت خویش را آماج حمله قرار دهد. شکل مبارزه این جنبشها مذهبی بود و از نظر تاریخی جز این نیز نمیتوانست باشد.

تصور اینکه جنبشی در قرنهای پیش در آغاز پیدایش فنودالیسم شعارهای سوسیالیستی بدهد، ناشی از سفاقت است. امروز شاید بتوان در جهانی که ما را در بر گرفته است به این واقعیت تاریخی اشاره کرد و از روح آن آموخت. ما همواره گفته و میگوئیم که وظیفه ما ارزیابی مشخص از شرایط مشخص است. این گفته به چه معناست.

گفته میگرد که مذهب اسلام در ممالک مسلمان رو به رشد است و چنانچه انتخابات آزاد در این کشورها برگزار شود در اکثر قریب باتفاق آنها حکومتهای مذهبی پیروز میشوند. و از آنجا که بنیادگرایان مذهبی بشدت ضد غربی اند و آمریکا آنها را مانع مهمی بر سر راه سیاستهای خویش مبینند کمر به نابودی آنها بسته است. بنیادگرایان مذهبی به تروریسم و عقب ماندگی و زن ستیزی، دشمنی با حقوق بشر و دموکراسی و آزادی و حقوق دموکراتیک و مدنیت متهم میشوند.

البته این اتهامات به بنیادگرایان مذهبی که جمع وسیعی از جنبشهای کم و بیش متعصب و یا کمتر متعصب اسلامی را در بر میگیرند بی پایه نیست و نمیتوان آنها را نادیده گرفت. ولی کمونیستها در تحلیلهای خویش نباید فقط به این جنبه ها توجه کنند. ما کمونیستها در برخورد به پدیده ها آنها را دیالکتیکی در روند تاریخی تکاملشان مورد ارزیابی قرار میدهیم تغییراتشان را در نظر میگیریم تا تصویر درستی از آنها به کف آوریم. آیا میتوان با این دستاویز اشغال و غارت ممالک اسلامی را توجیه کرد؟ آیا این تائید تاریخ خونبار استعمار در سراسر جهان، حتی جهان غیر مسلمان نیست؟

یک نگاه به این جنبشهای اسلامی نشان میدهد که پایه های اساسی آنها را نه طبقات حاکم بلکه طبقات محکوم و تحت ستم تشکیل میدهند. زمانیکه هنوز از شکست سوسیالیسم و خیانت رویزیونیستها سخنی در میان نبود احزاب انقلابی و کمونیستی قادر شده بودند رهبری مبارزه زحمتکشان را به کف آورند و آنها را علیه طبقات حاکمه مرتجع متشکل و بسیج کنند. احزاب کمونیستی مانع میشدند که مذهب به عنوان حربه خلع سلاح روحی زحمتکشان به کار گرفته شود. سوسیالیسم توانسته بود آن پرچم ارزشمند ایدئولوژیکی را برافرازد و به زحمتکشان نشان دهد که دنیایی که آنها باید برای آن مبارزه کنند، دنیایی که به رهائی آنها منجر میشود نامش دنیای سوسیالیسم است. کار به جایی رسیده بود که بسیاری از مذهبیون نیز با پذیرش ضرورت زمان و اعتبار و محبوبیت جهانی سوسیالیسم، مذهب و سوسیالیسم را مخلوط کرده و از آن معجونی برای رهائی ستمدیده گان میساختند نمونه “سازمان مجاهدین خلق” در ایران و کشیشهای مدافع تئوری رهائی در آمریکای جنوبی از این قبیل اند. آنها ناچار بودند برای اینکه در میان زحمتکشان منفرد نشوند راه نجاتی برای مذهب بجویند و یک دید النقاطی را اختراع کنند. واژه مارکسیستهای اسلامی از همین جا منشاء میگیرد. این وضعیت تا زمانیکه آرمان و ایده آل سوسیالیسم مشعل فروزان راه آینده زحمتکشان بود و به آنها نیرو و قدرت میبخشید و به آینده امیدوار میساخت، همچنان برقرار بود. با خیانت رویزیونیستها به کمونیسم و همدستی آنها با امپریالیسم و با فرو پاشی کانون دروغین زحمتکشان در امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی برای کسانیکه این دنیای دروغین رویزیونیستی را سوسیالیسم می نداشتند که تعدادشان در جهان کم نبود، این دنیای آرمانی و ایده آل، بیان دورنما، این جامعه آرمانی قابل دسترسی از دنیای واقعی خارج شد و به افسانه ها پیوست که هرگز قابل دسترسی نخواهد بود. زحمتکشان، ملت‌های زیر سلطه بیکبار به سر منشاء نیرو و الهام خویش را از دست دادند و به یاس و سرخورده گی دچار شدند. در حالی که ستم طبقاتی و ملی نه تنها بر جای خود باقی بود و حتی با شکست کمونیسم تشدید نیز شده بود و آنها آنرا روزانه حس میکردند. آنها شاهد بودند که دشمنان آنها جری تر شده و بی شرمانه تر عمل میکنند، ستم و استثمار را تشدید میکنند. آنوقت بود که زمینه ذهنی که از دنیای واقعی فانی به دنیای موهوم باقی پناه ببرند و سرچشمه نیرو و الهام خویش را از نیروهای ماوراءالطبیعه ی آن دنیا طلب کنند آماده شد. اینجا بود که “الحاد مذهبی” آنان که در بازگشت به دموکراسی قبیله ای مذهب، به عدالت بنیادی، به پشت کردن به این دنیای فانی و بنای کاخ آرزوهایشان در دنیای باقی تجلی میکرد قدرت گرفت، هر سرخوردگی، هر لغزشی آنها را بیشتر متقاعد ساخت که بیک ذهنیت نوین قابل اتکاء نیاز دارند. مذهب برای آنها این داربست قابل اتکاء بود. سیلی از پابرهنگه گان، سرخورده گان، بازنده گان، فقرا و بی چیزان، از همه جا رانده شده ها، کوخ نشینان به این جنبش پیوستند و آماده فداکاری شدند، در کنار آنها سیلی از روشنفکران مایوس که دورنمای خویش را در مبارزه از دست داده بودند در ذم سوسیالیسم کتابها سیاه کردند به همدستی با لیبرالیسم نوین بورژوازی و امپریالیسم پرداختند و پاره ای به اسلحه مذهب روی آوردند و اندیشمندان مذهبی و “ملحدین” جدیدی در یک شرایط اجتماعی نوین گردیدند. هر دو این قشر از روشنفکران در پیدایش چنین شرایطی مقصودند. باین جهت است که در برخورد به حرکت‌های توده ای اسلامی نمیتوان فقط به دیدن پوسته اسلامی آن اکتفاء کرد و خواستها و شعارهای آنها، عملکرد و ترکیب طبقاتی و شرایط پیدایش و تحول تاریخی آنها را از نظر فروگذار، آنها را از شرایط زمان و مکان منتزاع کرد و اظهار فضل نمود و باصطلاح همه را بیک چوب بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص راند. نمیتوان باین مهم بی توجه بود که داوطلبان عملیات انتحاری فلسطینیها خود قربانی شرایط غیر انسانی و جنایتکارانه ای هستند که صهیونیستهای اسرائیلی و امپریالیستها برایشان فراهم آورده اند. هیچ انسانی از کشتن خودش مسرور نیست ولی باید دید چه شرایط غیر انسانی و ددمنشانه ای به وی تحمیل شده است که وی حاضر است از پر ارزشترین دارائیش صرفنظر کند، وقتی زندگی هم ارزشهای زندگی کردن را از دست بدهد و صهیونیسم و امپریالیسم چنین محیطی را و نه تنها در فلسطین بلکه در افغانستان و عراق به مردم تحمیل کنند که راهی برای آنها جز توسل به آخرین وسیله نجات نگذارند، راهی برای آنها نمیماند تا با انتحار خود ضربه ای جانانه به دشمنان بشریت وارد آورند. جنایت کاران واقعی امپریالیستها و صهیونیستها هستند. ریشه اقدامات این قربانیان ترورهای امپریالیستی و دولتی در مذهب اسلام نیست گرچه که میتواند پرده ذهنی توجیهات آنها باشد، ریشه این اقدامات در بیعدالتهای اجتماعی است و تا زمانیکه این بیعدالتهای، غارتگریها، ستمها و چپاولها ادامه دارد جنبشهای اسلامی از هر رنگ که باشند در شرایط فقدان جنبش قدرتمند کمونیستی امکان بقاء و جذب توده های مردم را دارند. این جنبشها در ممالک غیر اسلامی مسلماً رنگ دیگر و چه بسا رفرمیستی بخود بگیرند. اینجا سخن بر سر علت و معلول است و نه بافتهای تبلیغاتی بی پایه ذهنی. هر کس که این تحلیل مارکسیستی را نفهمد به بلندگوی تبلیغاتی صهیونیسم و امپریالیسم بدل خواهد شد. کمونیستها در تحلیلهای خویش باید ریشه مسایل را بیابند و ماهیت حرکت آنها را صرف نظر از گزینش شکل مبارزه تشخیص دهند. در این جا سخن بر سر رابطه علت و معلول است. اگر صهیونیستهای اسرائیلی مناطق اشغالی فلسطین را ترک کنند مسلماً قربانی عملیات انتحاری فلسطینیها نخواهند شد. این صهیونیسم و امپریالیسم است که با ایدئولوژی ضد بشری خویش و برای تأمین حداکثر سود و غارت جهان مردمان خویش را بدون واژه قربانی میکند و از آنها گوشت دم توپ میسازد. دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه ای در سراسر جهان به رهبری این دشمنان بشریت گواه ماهیت ایدئولوژی ضد بشری و درندگی آنهاست. امپریالیستها و صهیونیستها با مودگرایی ریشه عملیات انتحاری را به اسلام منتسب میکنند تا بر جنایات و بیعدالتهای، چپاولگریها و استبداد و حشیانه خود پرده استتاری بکشند، حال آنکه تاریخ مملو از عملیات انتحاری است، فداکاری و از جانگذشتگی خلفا که برای رهائی خویش از یوغ سبعانه استعمار مبارزه کرده اند، امری که کوچکترین ربطی هم به اسلام نداشته است. در این جا سخن بر سر یک مبارزه ایدئولوژیکی است. ما کمونیستها مبارزه با مذهب را از مبارزه طبقاتی جدا نمیسازیم چون گزینش روش نادرست مبارزه ما را به نتایج عکس میرساند و شادببخش دشمن است.

فاشیستها با تحلیل مشخص از شرایط مشخص کاری ندارند. آنها میگویند چون مثلاً اکثریت خلقی به بنیادگرایان مذهبی رای میدهد قتل عام آنها توسط امپریالیستها و نیروهای “تمدن” اشکالی ندارد، مجاز است و عملی مترقی است. فاشیستها به مبارزه طبقاتی، به تحلیل طبقاتی کاری ندارند و فقط شکل مذهبی یک مبارزه را برای توجیه سلاخی آنها کافی میدانند. برای آنها سیمای سیاسی جهان کنونی را مبارزه آمریکای “تمدن” با “اسلام سیاسی” آذمخور تشکیل میدهد. ریشه این تفکر

ارتجاعی در این است که امپریالیسم را ماهیتا مترقی، متمدن، دموکرات و آزادیخواه میدانند که برای همه دموکراسی و آزادی و ثروت به ارمغان می‌آورد. گویا امپریالیسم چشم به تمامیت ارضی ممالک ندارد، قصد ندارد منابع اولیه آنها را غارت کند و رژیمهای دست نشانده در این ممالک بر سر کار آورد. امپریالیسم بشر دوست است و می‌خواهد با لشکر کشی و مایه گذاشتن از جیبش دنیا را بهشت برین کند. به همه درس دموکراسی بدهد، اقتصاد آنها را تقویت کند این ممالک را توسعه دهد تا حتی از امپریالیستها نیز سبقت بگیرند. در ماهیت این تئوریه‌ها امپریالیسم فرشته است و مخالفین امپریالیسم مشتکی سفیه هستند که تا کنون «این حقایق روشن» را نفهمیده‌اند و نسبت به این همه مهربانی و الطاف بی‌پایان امپریالیسم ناشکری میکنند و به امپریالیستهای دلسوز و بشر دوست بی‌احترامی کرده توهین رومیدارند. باین جهت آنها استفاده از مقوله امپریالیسم و صهیونیسم را ممنوع اعلام میکنند.

کمونیستها بر این نظرند که مثلا اگر مبارزه آزادیبخش مردم عراق پوسته مذهبی نیز بخود بگیرد در ماهیت استقلال طلبانه این جنبش که ضربه کاری به امپریالیسم وارد کرده‌وی را از منطقه بیرون میکند و در مقیاس جهانی اهمیت استراتژیک دارد تاثیری ندارد و این اقدام مردم عراق یک اقدام انقلابی است. مسلما فرق است میان آن رهبران مذهبی که اشغال عراق را تأیید کرده و برای برگزاری «انتخابات آزاد» توسط آمریکائیه‌ها در یک کشور اشغالی سینه می‌زنند و مردم را فریب میدهند و با یک من‌عمامه همدست امپریالیسم هستند و آن رهبران مذهبی که اسلحه بدست بر علیه اشغالگران و متجاوزین استعمارگر می‌زنند و خواهان تعیین سرنوشت کشورشان بدست خودشان هستند. آن مراجع مذهبی که در مورد قتل عام مردم فلوجه سکوت کرده‌اند ننگ تاریخ عراق هستند ولی در واقع مسلمانند. روشن است که این وظیفه نیروهای کمونیستی و انقلابی است که با پرچم خویش به میدان آمده و رهبری مبارزه آزادیخواهانه خلق عراق را بعهده گیرند و مانع شوند که جنبش استقلال طلبانه مردم عراق به بیراهه کشیده شود. هیچ نیروی انقلابی نمیتواند بر غارت و تجاوز امپریالیستی به کشوری مفروض به صرف اینکه مردم این کشور نوع خاصی از مذهب را برای خویش برگزیده‌اند صحنه بگذارند. مبارزه در عراق مبارزه مذهبی نیست مبارزه ای ماهیتا آزادیبخش و استقلال طلبانه و ضد استعماری است. این نکات است که در تحلیل باید برجستگی پیدا کند. برای طرد امپریالیسم و صهیونیسم از ممالک تحت سلطه اشغالگران استفاده از هرگونه وسیله ابراز مقاومت و سرکوبی دشمن مشروع و قابل فهم است. خلقهای جهان حق دارند گور این دشمنان و همدستان داخلی آنها را به عمیقترین وجه ممکن بکنند. ... ادامه دارد.

**نقل از توفان ارگان مرکزی حزب کارایران شماره 65 مرداد 1384**